

بررسی روانشناختی شخصیت سید زهرا حسینی بر اساس نظریه عقده حقارت آلفرد آدلر با

تاکید بر کتاب دا

دکتر وجیهه ترکمانی باراندوزی^۱

بنفشه بجنوردی^۲

دکتر نعیمه کیالاشکی^۳

دکتر کورش کریم‌پسندی^۴

چکیده

پژوهش پیش‌رو با هدف بررسی روانشناختی شخصیت سید زهرا حسینی بر اساس نظریه عقده حقارت آلفرد آدلر با تاکید بر کتاب دا به منظور سندیت تاریخی اثر مذکور و به روش تحلیلی - توصیفی صورت گرفته است. بدین منظور موضوعاتی از قبیل هجو، مفاخره، اختلال شخصیت، خودشیفتگی و حسادت، تکبر به عنوان مؤلفه‌های نظریه عقده‌ی حقارت آدلر، مطرح شده‌اند. نتایج تحقیق بیانگر آن است که سیده زهرا حسینی به عنوان روایتگر، علی‌رغم بیان مشکلات فراوان و یأس و ناامیدی‌ها، از عقده‌ی حقارت رنج نمی‌برد و آنچه تحت مؤلفه‌های اخلاقی ناپسند در ترجمان حال خود و بازگو کردن خاطرات شخصی در اثر خاطره‌نگاشته‌ی دا بیان کرده، متأثر از فضای طبیعی و شرایط جنگ‌زده‌ی پیرامون روایتگر می‌باشد که ماحصل تجاوز رژیم بعث عراق و کارشکنی و خیانت شماری از نیروهای تجزیه‌طلب و منافق می‌باشد. با شناسایی و کنکاش در خصوصیات و نشانه‌های رفتاری زهرا حسینی و منش و رفتار او، ویژگی‌هایی مانند نفرت، خشم، هجو، بیان غم و اندوه، بدبینی، حسادت، تکبر که در روایت و خاطرات او مشاهده می‌شود، مطابق با واقعیت حاکم بر جامعه می‌باشد و به عنوان عوامل محیطی بر نگرش او تأثیر گذاشته‌اند. بنابراین بر اساس نظریه آدلر، می‌توان گفت روایتگر به عقده‌ی حقارت دچار نبود.

کلمات کلیدی:

شخصیت، زهرا حسینی، کتاب دا، عقده حقارت، آدلر.

^۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس. نویسنده مسئول.

^۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس

^۳. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس.

^۴. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس.

مقدمه

نمی‌توان ادعا کرد که تمام ساختار و جنبه‌های یک اثر می‌تواند در پرتو نقد روان‌شناختی به شکلی منطقی مورد مطالعه قرار گیرد، اما دور از حقیقت نیست که بگوییم نقد روان‌شناختی آثار ادبی این امکان را به ما می‌دهد تا بعضی از جوانب و ابعاد اثر را که نقد ادبی در گذشته مورد غفلت قرار می‌داده است، برای ما تفسیر کند. با توجه به اینکه آثار ادبی و تاریخی از قبیل کتاب‌ها، جزو مستندات بخشی از برهه‌ی زمانی دفاع مقدس است و در مواردی بنا بر عدم وجود شواهد و مستندات معادل، این آثار به مرجع مهمی برای محققین تبدیل می‌شوند. از طرفی دیگر شخصیت نویسنده اثر مورد نظر، مطابق با یافته‌های روان‌شناسی در تدوین و تهیه اثر دخیل است؛ به طوری که فرد از زاویه‌ی دیدگاه خاصی به موضوعات زمان خود نگرسته و آنها را ثبت و ضبط می‌نماید. می‌توان نتیجه گرفت که نیاز است در مطالعه آثار نویسندگان به شخصیت آنها و دیدگاه‌های ارزشی‌شان که بر تولید اثر تأثیرگذار هستند، نیز پرداخته شود. نظریه‌ی شخصیت‌شناسی آدلر یا همان نظریه‌ی «عقده‌ی حقارت» از نظریه‌های مهم در حوزه روان‌شناسی بوده و در آن تحلیل شخصیت افراد با رویکرد مکتب نوروان‌کاوی صورت می‌گیرد. توجه به تعارضات درونی و فردی افراد و تأثیر آن بر زندگی شخصی هسته‌ی نظریه‌ی شخصیتی نوروان‌کاوی آدلر را تشکیل می‌دهد. در این پژوهش سعی خواهد گردید تا ویژگی‌های روان‌شناختی سیده زهرا حسینی از منظر نظریه‌ی شخصیتی آدلر و تأثیر آن بر خاطره‌نوشته‌های کتاب‌ها تحلیل شود.

تحقیق پیش‌رو در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که آیا دیدگاه‌ها و خصلت‌های اخلاقی - شخصیتی سیده زهرا حسینی به عنوان یک نوجوان هفده ساله، بر ثبت و ضبط وقایع دوره او در نگارش کتاب‌ها تأثیر زیادی داشته است؟

۱- بحث اصلی

هنر و ادبیات یکی از ابزارهای مهم اطلاعاتی برای روان‌کاوی به شمار می‌آمده است؛ «زیرا با وجود کاستی‌هایی در متون کلاسیک، اعم از محدودیت در شخصیت‌پردازی، وجود کاستی‌هایی در پرداختن مؤلف به ساختار روحی و روانی شخصیت‌ها، کمبود در بخش صحنه‌پردازی نسبت به رمان‌های دوره‌ی مدرن، کمبود انعطاف شخصیت‌ها و گریزناپذیری آنها از چارچوب تیپ و مدل مرسوم و پایبندی متون به داستان‌های شفاهی و اساطیر... می‌توان با نگاه ناقدانه‌ی ظریف‌تری به دریافت این‌گونه برداشت‌ها از متون رسید. به عبارتی، هنر و ادبیات یکی از ابزارهای مهم اطلاعاتی برای روان‌کاوی بوده است» (صنعتی، ۱۳۸۴: ۴).

از نظر نقد روانکاوانه کلاسیک، متن ادبی همان کارکردی را برای نویسنده دارد که رؤیا برای رؤیابین یا کسی که خواب می‌بیند؛ زیرا هم در رؤیا و هم در ادبیات از مستقیم‌گویی پرهیز می‌شود و نیز در هر دو از روایت داستانی، تصویر، استعاره و نماد استفاده می‌شود. به این ترتیب هدف منتقد این است که روان‌شناسی نویسنده را بر حسب امیال ناخود آگاهانه او به دست دهد. چنین منتقدی بر انگیزه‌های نویسنده تأکید می‌کند و الگوی تقسیم ساختاری ذهن به «خود»، «نهاد» و «فراخود» را مبنای کارش قرار می‌دهد (پاینده، ۱۳۸۲: ۷۸-۷۷).

در رویکرد روان‌شناسی ادبیات مسائل گوناگونی مورد بررسی قرار می‌گیرد که از جمله آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: «تجزیه و تحلیل روانی متن اثر هنری، تحلیل روانی شخصیت‌های اثر، توجه به شخصیت نویسنده و انگیزه پیدا و پنهان او در آفرینش اثر، نسبت ویژگی‌های روانی شخصیت‌های داستان با نویسنده آن، تجزیه و تحلیل نام اثر و نام شخصیت‌های داستانی، تعامل روانی خوانندگان اثر با نویسنده و متن، چگونگی شکل‌گیری عناصر ادبی از قبیل استعاره و مجاز در ذهن هنرمند، معیارهای روانی کشف استعداد ادبی افراد، بررسی چگونگی بهره‌گیری نویسندگان از مفاهیم روان‌شناسی و شیوه‌های درمان روانی و غیره» (رحمدل و فرهنگی، ۱۳۸۷: ۳۸).

۱- روان‌شناسی فردنگر

روان‌شناسی فردنگر اصطلاحی است که برای نامیدن یکی از نظریه‌های شخصیت به کار می‌رود که به وسیله‌ی آلفرد آدلر، روان‌شناس اتریشی، پایه‌گذاری شده است. ظریه‌پرداز اتریشی است. وی در هفتم فوریه ی ۱۸۷۰ میلادی در خانواده‌ای متوسط در رودولفسهایم واقع در حومه ی وین متولد شد (Rietveld, 2004: 209). این رویکرد روان‌شناسی، دیدگاهی آینده‌نگر نسبت به انسان دارد و معتقد است که ذهنیات و تفکرات انسان درباره‌ی آینده موجب شکل‌گیری شخصیت انسان می‌شود و به تبع آن، بر رفتار افراد تأثیر می‌گذارد. روان‌شناسی فردنگر بر عناصر خودآگاه شخصیت انسان تأکید می‌کند و هر انسانی را که سلامت روانی دارد، مسئول شکل‌گیری شخصیت خود می‌داند. در این دیدگاه، احساس‌های حقارت علت اصلی برانگیخته شدن میل برتری‌جویی در انسان هستند. این احساس‌ها می‌توانند به گونه‌ای مثبت یا منفی بر شخصیت افراد تأثیر بگذارند. عامل اصلی سنجش رفتار و سلامت روانی افراد در روان‌شناسی فردنگر، علاقه اجتماعی است. بر این اساس، هر انسانی که از علاقه اجتماعی برخوردار باشد، سلامت روانی دارد (حسن‌زاده نیری و همکاران، ۱۳۹۳: ۸۸).

در بسیاری از موارد، روان‌شناسی فردنگر با روان‌کاوی فرویدی در تقابل است. روان‌کاوی فرویدی بر تأثیر گذشته افراد بر شکل‌گیری شخصیت ایشان تأکید می‌کند، در حالی که در روان‌شناسی فردنگر، بر خلاف این

نکته تأکید می‌شود. «در روانکاوی، غریزه‌ی جنسی، پرخاشگری و خشونت سه عامل اصلی در شکل‌گیری شخصیت افراد در دوران کودکی هستند، در حالی که در روان‌شناسی فردنگر، احساس‌های حقارت، تأثیرهای اجتماعی و تلاش برای برتری و کامیابی، عوامل اصلی شکل‌گیری شخصیت به شمار می‌روند» (فیست و فیست، ۱۳۸۶: ۸۵).

۲- نظریه شخصیتی آدلر آلفرد

از نظر آلفرد آدلر، احساس حقارتی که در کودک شکل می‌گیرد، می‌تواند از سه منبع نسأت گرفته باشد: «۱. حقارت عضوی؛ ۲. لوس کردن؛ ۳. بی‌توجهی و طردشدگی. آدلر احساس حقارت را کاملاً طبیعی دانسته و معتقد است که انسان بودن؛ یعنی احساس حقارت داشتن؛ که چنین احساسی به طور ثابت و فعال فرد را در مسیر کمال و رشد قرار می‌دهد» (موساک، ۱۳۸۳: ۸۰). به عقیده‌ی وی احساس حقارت به خودی خود اهمیت زیادی ندارد؛ اما زمانی که احساس‌های ذهنی، عقده‌ی حقارت را تحریک می‌کنند با معنی می‌شوند، برخی افراد با پیشروی به سوی سلامت روانی و سبک زندگی سودمند، این احساس حقارت را جبران می‌کنند، در حالی که برخی دیگر به جبران افراطی رو می‌آورند و برای سرکوب کردن دیگران یا کناره‌گیری نمودن از آنها با اختیار سبک زندگی بی‌حاصل، عمل می‌کنند (فیست و فیست، ۱۳۸۶: ۹۳). بنابراین می‌توان گفت، فرد در راه مبارزه با احساس کهنتری و رسیدن به هدف مطلوب غایی می‌تواند دو هدف را تجربه کند: الف) جبران؛ ب) عقده‌ی حقارت:

۲-۱- مکانیسم جبران

جبران مکانیسمی است که به کمک آن فرد احساس حقارت خود را تلافی می‌کند، به نظر آدلر «جبران» را در تمام شئون حیاتی فرد، اعم از جسمانی، روانی و اجتماعی می‌توان مشاهده کرد. مکانیسم جبران از شیوه‌های گوناگونی نمایان می‌شود؛ مانند: ۱- جبران توسط فرزندان؛ ۲- جبران از طریق جرم و جنایت؛ ۳- جبران از طریق تحقیر دیگران؛ ۴- جبران از طریق خیال‌پردازی (منوچهریان، ۱۳۷۲: ۴۷). ۵- جبران از طریق کامیابی‌های فوری: مثل نوشیدن الکل، استعمال مواد مخدر، لذت‌های جنسی و غیره (احمدوند، ۱۳۷۶: ۶۴-۵۹).

۲-۲- عقده‌ی حقارت

احساس حقارت و خود خوار انگاری از هر نوع احساس بی‌کمالی یا نا تمامی در هر بعد از زندگی ناشی می‌شود (Adler, 1987: 23). آدلر احساس حقارت را امر و موضوع کاملاً طبیعی قلمداد می‌کند که می‌بایست درمان و چاره‌اندیشی شود؛ اما آنچه در این فرایند غیرطبیعی و ناهنجار شمرده می‌شود، تبدیل شدن این چالش به عقده‌ی حقارت است؛ بدین معنا که «فرد برای رفع این نقص‌ها و ضعف‌ها و کاهش احساس حقارت به جستجوی جبران ناتوانی‌ها و نقص‌ها برآید، حال اگر برای جبران این حقارت‌ها از راه‌های سالم

و سازنده وارد عمل شود، فرد می‌تواند از طریق همین راه‌های جبرانی سالم، پیشرفت کرده و با دستیابی به پیروزی، احساس حقارت خود را به احساس تفرق تبدیل کند» (اسپریر، ۱۳۸۴: ۱۴). اما اگر برای غلبه کردن بر احساس حقارت خود، اظهار ناتوانی کرده و از راه‌های ناهموار و ناهنجار استفاده کند، این ناتوانی بر احساس حقارت می‌افزاید و منجر به تعمیق عقده‌ی حقارت در فرد می‌گردد. «افراد دارای عقده‌ی حقارت، نگرشی مثبت نسبت به خود ندارند و در کنار آمدن با درخواست‌های زندگی احساس درماندگی و ناتوانی می‌کنند» (شولتز، ۱۳۸۹: ۱۳۹). بنابراین چاره و راه‌حلی به غیر از پرخاشگری برای جبران درماندگی خود ندارند؛ به‌طوری که آلفرد آدلر معتقد بود که تکبر، جاه‌طلبی، حسادت، طمع و تنفر، صفات اصلی منش فرد پرخاشگر حقارت زده است. اگر افراد خود را با این تفکر بفریبند که خود را نسبت به دیگران حقیر نمی‌دانند، هیچ گاه برای به انجام رساندن کاری (یا رسیدن به کمال تلاش نخواهند کرد. چرا باید برای کمال تلاش کنند، در صورتی که خود را کامل می‌پندارند؟! در مقابل، اگر افراد احساس‌های حقارت تشدید شده‌ای داشته باشند، نیز دلسرد خواهند شد و برای رسیدن به موفقیت تلاش نمی‌کنند. چرا باید برای رسیدن به موفقیت تلاش کنند، در صورتی که ناچیز و حقیرند؟! تصور عادی بر طبق دیدگاه آدلر، عبارت است از استفاده افراد از احساسات حقارت به عنوان محرک برای اوقات به عنوان محرک برای کمک به بهبودی و انگیزه‌ای برای انجام اهداف ایشان» (Ryckman, ۲۰۰۸: ۱۱۹). این احساس‌ها می‌تواند در روند منفی خود، عقده حقارت یا عقده برتری را در پی داشته باشد.

آدلر «تنفر، خشم، حسادت، سوءظن، تکبر، انزوا، جاه طلبی، ناامیدی، استفاده ابزاری از دین و اعتقادات و طمع را به عنوان صفت‌های اصلی منش پرخاشگر که از عقده‌ی حقارت او نشات می‌گیرد بیان می‌کند» (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۳۳).

۳- شاخصه‌های عقده‌ی حقارت در خاطره‌نوشته‌های کتاب دا

مهم‌ترین مشخصه‌ها و معیارهای عقده‌ی حقارت که در خاطره‌نگاشته‌های کتاب دا وجود دارند به شرح زیر می‌باشند:

۳-۱- جبران پیروز شونده یا قهرمانی

نگرشی که فرد نسبت به نقایص خود اتخاذ می‌کند، بسیار با اهمیت است. ممکن است فردی با برقراری سازگاری‌های بسیار مطلوب به جبران بپردازد، یا اینکه با اتخاذ تدابیر طفره آمیز با آن برخورد کند. با این حال گاهی اوقات احساس حقارت می‌تواند موجب فعالیت‌های مطلوب تری شود (ویلیام لاندین، ۱۳۷۳: ۲۸۶). وقتی انسان تلاش می‌کند تا با توجه به استعدادهای خود و با روش‌های صحیح و مطلوب بر ضعف خود

غلبه کند، دست به جبران پیروز شونده زده است که از آن به «جبران مستقیم» نیز یاد می‌کنند. اصولاً جبران احساس کمتری در راه اعتلای ارزش شخصی در زمینه‌ای به جز زمینه‌ی متأثر از احساس کمتری، تعقیب می‌شود، تا بتواند آن احساس را به تعادل در آورد (موکی‌یلی، ۱۳۷۱: ۸۸). چنان که فرد دارای ضعف جسمانی از لحاظ معنوی خود را نیرومند می‌سازد، کسی که از لحاظ ذهنی احساس کمتری پیدا کرده است به پرورش نیروی بدنی یا یکی از استعدادهای هنری خود می‌پردازد. با کنکاش در کتاب دا، نشانه‌از از ضعف جسمانی و رفتاری روایتگر نمی‌بینیم که را کارها و فداکاری‌های خویش در صدد جبران آنها باشد. حس قهرمانی در کتاب دا، اغلب از سوی مردم و اطرافیان به خانم حسینی داده می‌شود که از او به عنوان شیرزن، قهرمان، صبور و.. یاد می‌شود:

«آخرش گفتم: هرکس در قبال کاری که می‌کنه مسئله. من اینجا احساس مسئولیت کردم که این حرفها رو برای شما بگم. حالا شما خودتون می‌دونید و خدای خودتون... باید با چنگ و دندون از مملکتمون دفاع کنیم. ما که گفتیم؛ سرباز امام هستیم، حالا باید نشون بدیم که سرباز واقعی‌اش هستیم و گوش به فرمانش داریم. جمعیت تکبیر گفت و به دنبالش شعار مرگ بر صدام، مرگ بر آمریکا و مرگ بر خائن سر دادند. از وانت که پایین آمدم، زن‌ها دور و برم را گرفتند. یک عده سر و رویم را می‌بوسیدند و دل‌داری و امیدواری بهم می‌دادند. می‌گفتند: کاش ما هم آنجا بودیم می‌توانستیم کار بکنیم. خوش به حال تو. یک عده هم درباره وضعت خرمشهر می‌پرسیدند. بعضی‌ها هم دعا می‌کردند. خدا کارتون باشه، خدا حفظتون کنه. ماشاء الله این دختر مثل شیر می‌مونه...» (حسینی، ۱۳۸۸: ۱۸۹).

نمونه‌ی دیگری از حس قهرمانی خانم حسینی روایتگر داستان، به رویدادی بر می‌گردد که مسئولین شهر به خاطر مسائل امنیتی تصمیم گرفتند که گروه خواهران را به شهر و نقطه امن‌تری منتقل کنند. در این شرایط روایتگر به همراه دیگران سعی در اقناع مسئولین و بازگو کردن مسئولیت و وظایف خطیر خود کند.

«موفق شده بودیم. سر از پا نمی‌شناختیم. بلند شدیم، رفتیم توی مطب. می‌خندیدیم و می‌گفتیم: این نتیجه‌ی اتحاد، باید هوای همدیگه را همین‌طوری داشته باشیم» (حسینی، ۱۳۸۸: ۴۰۱).

۲-۳- تکبر و خودبرتربینی

خصلت تکبر در اشخاص خودخواه و مغرور زمانی به نمایش گذاشته می‌شود که با ترفندهای خاصی، خود را به دیگران برتری ببخشند و با انتقاد شدید، شخصیت دیگران را تحقیر نماید. «در اندیشه‌ی آدلر، وقتی برای افراد با احترام ارزش قائل باشیم، در واقع به شخصیت فرد متکبر توهین می‌کنیم. تنها از همین نکته به نتایج

گسترده‌ای می‌رسیم و در می‌یابیم که چگونه احساس ضعف و بی‌کفایتی در شخصیت یک فرد به طور عمیق ریشه دوانیده است و او را رنج می‌دهد» (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۳۷).

غرور و تکبر در شخصیت خانم زهرا حسینی از نوع منفی آن و به معنی خودبرتربینی نیست بلکه به معنای مفاخرت و بزرگ‌منشی و هویت بخشیدن به شخصیت و جایگاه زن در امدادسانی به رزمندگان، مجروحان و تشییع شهدا می‌باشد. اینکه روایتگر در برابر مشکلات و ناملازمات سر تسلیم فرو نمی‌ورد، صحنه‌های دلخراش را تاب می‌آورد و زینب‌وار، بار غم از دست دادن خانواده و همشهریان را به دوش می‌کشد، او را به غروری ستایش شده، می‌کشاند که سبب می‌شود در اتاق جنگ و در برابر فرماندهان ارشد نظامی دادِ سخن دهد. گاهی که به‌خاطر زن بودن او را از انجام خدمات و امدادسانی منع می‌کرد، غرورش لگدمال می‌ش ولی تسلیم نمی‌شد:

«جوان یک دفعه مثل اسپند رو آتش از جا پرید و پایش را محکم به زمین کوبید. بعد همان طور که اسلحه اش را بالای سرش می‌برد و تکان می‌داد، با نگاه تیزش چشم غره‌ای به من رفت و داد زد: تو کجا بیای؟ بیای و بال گردن ما بشی؟ چند نفر هم مراقب تو باشند؟ ما نیروی مرد می‌خواهیم... از اینکه این طور جلوی جمعیت بهم توپید، خیلی ناراحت شدم. تا این لحظه غصه می‌خوردم چرا این نیروها باید هم جانشان را بدهند و هم مستأصل و سرگردان دنبال امکانات باشند، حالا هم که این تو ذوقم زد، حالم بیشتر گرفته شد» (حسینی، ۱۳۸۸: ۳۰۹).

غرور او از نوعی بود که خودش را در نجات دیگران توانا می‌دید و در این راه، از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد و با جرأت فراوان و دلی بی‌باک به دل خطر می‌زد:

دیگر طاقت نداشتیم. عبدالرضا را صدا کردم.... عبدالرضا نیامد. انگار از دور وضع جنازه را دیده بود. گفت: من نمی‌یام، تو با این طرف. ... با عصبانیت گفتم: یعنی چی؟ خب بیا دیگه. نمی‌دانم، شاید وحشت کرده بود. شاید هم همانطور که من از دستش عصبانی بودم، او هم از خیره‌سری من عصبانی بود. گفت: هواپیماها الان برمی‌گردن. می‌فهمی؟ تو آخر خودت رو که به کشتن می‌دی هیچی، سر بقیه رو هم به باد می‌دی، آخر دختر چرا سر بزرگی می‌کنی؟! به سن و سالت نگاه کن. نمی‌خواد بیشتر از سنات جوش بزنی» (همان، ۳۹۲).

۳-۳- خودشیفتگی

پدیده‌هایی که در ادبیات روان تحلیل‌گری خودشیفتگی خوانده می‌شوند، بسیار متفاوت و متنوع اند و شامل موارد زیرند: غرور و خودخواهی، جاه‌طلبی و خودستایی، تمایل شدید به داشتن منزلت اجتماعی و تحسین شدن به وسیله دیگران، تمایل به محبوب بودن بدون داشتن توانایی دوست داشتن دیگران، کناره‌گیری از دیگران، عزت نفس و آرمان‌های طبیعی و تمایلات خلاقانه، اضطراب و نگرانی در مورد سلامت و وضعیت ظاهری و توانایی ذهنی» (شاملو، ۱۳۸۹: ۶۵).

خانم حسینی با استناد به روایت‌های شخصی مطرح شده در کتاب دا، علی‌رغم بیان مشکلات، سختی‌ها و گرفتاری‌های فراوان، دل‌آوری‌ها، فداکاری‌ها و صبر شکیبایی در امدادسانی به مجرحین و تشییع شهدا از جمله پدر و برادر خود، اشاره کرده است که مجموع این مباحث، رضایت خاطر راوی را در نگرش دیگران به همراه دارد. ذکر تین نکته ضروری است که خانم حسینی از مجموع این اقدامات دچار خودشیفتگی نشده است و در موارد مختلفی خود را کمتر از بقیه امدادگران و همکاران خویش در موقعیت‌های مختلف دانسته است. اگر گاهی در تفکرات و اندیشه‌های خویش دچار این خودشیفتگی می‌شود به این دلیل است که خود را وق‌ی و مصمم نشانه دهد تا به دیگران روحیه دهد و استقامت و جانفشانی آنها را برانگیزد:

«نمی‌خواستم ذره‌ای ضعف و ناراحتی از خودم نشان بدهم. چون توی این چند روز تا به حال مرتب مرا به هم نشان داده بودند و می‌گفتند: این دختره همون زهرا حسینی‌یه که باباش و برادرش شهید شدند. بعد که با خودم حرف می‌زدند، می‌گفتند: تو چطور این قدر روحیه داری؟ ما تعجب می‌کنیم. انگار نه انگار که بابا و برادرت رو از دست دادی. اصلاً بهت نمی‌یاد که داغ دیده باشی، همه‌اش در حال کاری و خنده رو لبهاته. آخر ظاهرم را چنان حفظ می‌کردم که کسی تصور نکند شهادت بابا و علی‌ما را خوار و ذلیل کرده است. برعکس با رفتارم نشان می‌دادم، با روحیه و اقتدار هستم. در حالی که درونم غوغایی بپا بود و از تو می‌سوختم، دم نمی‌زدم» (حسینی، ۱۳۸۸: ۳۶۹).

در موردی دیگر وقتی از اقدامات تحسین‌برانگیز خود در تشییع پدر و برادر شهیدش، سخن به میان می‌آورد به این دلیل است که نیروهای نظامی سرگردان و فرماندهان ارشد آنها را به سامان‌دهی و مقاومت تحریک کنند:

«چادر را زیر بغلم زدم. دست‌هایم را جلو آوردم و گفتم: با همین دست‌های خودم اونا رو دفن کردم. حالا من و خواهرم موندیم. مثل بقیه توی دفن شهدا، تو درمان مجروحین یا هر کاری که از دستمون یاد کمک

می‌کنیم اما من می‌بینم نیروها و سربازها توی خیابون‌ها سرگردونن. هیچ کاری نمی‌کنن. چرا اینا رو سر و سامون نمی‌دید؟ چرا مسلح شون نمی‌کنید؟ اینا منتظر دستور هستن. خب دستور بدید، برن بجنگن. من با یه عده شون صحبت کردم. می‌گن بعضی از فرمانده‌ها فرار کردن. ما چه جوری، برای چی بجنگیم؟ آقایون خیلی از ماها می‌دونیم کسی که الان رییس جمهور اسم گرفته، خائنه. بنی صدر و خیلی از کله گنده‌های دور و برش خائن اند...» (حسینی، ۱۳۸۸: ۴۳۷).

القابی همچون شیرزن که در میان روایات روایتگر دیده می‌شود نشان از خودشیفتگی او نیست؛ بلکه القابی است که به حق از سوی دیگران به او نسبت داده شده‌اند که دلیلی بر فداکاری‌ها و جانفشانی‌های او در میدان مبارزه و مشاهده صحنه‌های دلخراش پیکرهای شهدا و جانبازان و مجروحین است. این القاب بیشتر از اقوام و دوستان و کسانی به او داده می‌شود که شاهد اقدامات او بوده‌اند:

«پاپا اغلب اوقات نگاهش که به من می‌افتاد می‌گفت: شیرزن، یا می‌گفت: خیلی شیر. بعد در حق من دعا می‌کرد. شنیده بودم یک وقت‌هایی که حبیب را می‌بیند سفارش مرا به او می‌کند و می‌گوید: قدر این شیرزن را بدان» (همان، ۷۲۵).

۴-۳- کینه‌ای بودن و حس انتقام

از دیگر نشانه‌های رفتاری عقده‌ی حقارت، داشتن کینه و حس انتقام‌جویی می‌باشد. «انتقام، خود از جمله جبران‌های احساس کمتری است که دارنده‌ی آن را وادار می‌کند بر اثر عیوب خود از دیگران انتقام بگیرد» (منصور، ۱۳۸۵: ۵۰). در حافظه‌ی فرد قدرت طلب، هر رخداد کوچک و بزرگی که از دیدگاه او به نوعی توهین‌آمیز بوده یا هر چیزی که خاطر او را آزرده نموده، در ذهنش حک شده است. «این افراد رنجیدگی را هرگز از یاد نمی‌برند. حس انتقام‌جویی از حس آزرده‌گی و رنجش پیش از حد ایشان نشأت می‌گیرد. اراده و عطش قدرت طلبی، بیماری افراد ضعیف و ناتوانی است که کینه‌ی همه را به دل گرفته اند» (اسپربر، ۱۳۸۴: ۵۸).

کینه‌ای بودن در گفتار و رفتار خانم حسینی، به‌خاطر اجحاف و بی‌عدالتی‌هایی است که در حق هم‌نوعان و رزمندگان رخ داده است. با بررسی کتاب دا، هیچ نمونه‌ای یافت نشده است که از به‌خاطر کوتاهی در حقوق شخصی و یا منافع خانوادگی، کینه و حس انتقامی در او برانگیخته شود. کینه‌ای که از بنی صدر به عنوان رئیس‌جمهور به دل گرفته است به‌خاطر اِهمال وی در اعزام نیرو و تجهیزات جنگی از جمله هواپیماهای جنگی به خرمشهر است:

«آن روز با همین ذهن آشفته آمدم مسجد. از قضا چند نفر از آقایان جلوی ورودی مسجد ایستاده بودند. با ناراحتی گفتم: چرا هیچ کس مسئولیت شهدا و مجروحین رو به عهده نمی‌گیره؟»

آنها هم ناراحت‌تر از من گفتند: برو به بنی صدر بگو.

با تعجب گفتم: من بنی صدر رو از کجا گیر بیارم؟

گفتند: الان تو ساختمون فرمانداری‌یه.

یک دفعه تمام صحنه‌های دلخراش جنت آباد، تمام مظلومیت شهر و مردمش جلوی چشم آمد. خون خونم را می‌خورد. به خودم گفتم: این خائن پا شده اومده اینجا چی کار؟ الان می‌رم تف می‌اندازم تو صورتش. بهش می‌گم اگه مردی خودت بیا اسلحه بردار برو جلو دشمن. می‌خوام ببینم خودت چقدر دوام می‌یاری» (حسینی، ۱۳۸۸: ۲۸۷).

کینه و عصبانیتی که در او برانگیخته می‌شود، پیامد سخت‌گیری‌هایی است که به جنس او می‌شود و حضور زنان را در شهر و امور امدادی و خدماتی نادیده می‌گیرد:

«گفتم: اگه شما یادتون باشه، روزهای اول می‌گفتید وجود خواهرها لازمه. اگه خواهرها نباشن کارها روی زمین می‌مونه، حالا چی شده که وجود خواهرها مزاحم شده؟ خیلی عصبانی شده بودم. خون خونم را می‌خورد. در بین حرف‌هایم مثل اسپند روی آتش بلند می‌شدم و می‌نشستم. به هیچ عنوان حاضر به رفتن از شهر نبودم. به کار خانم‌ها اعتقاد داشتم. می‌دیدم هم نیاز به نیروی کاری هست، هم خانم‌ها واقعا کارآمد هستند. به نظر من توی جنگ، دفاع بر زن و مرد واجب بود. فرقی نمی‌کرد. از طرفی خوشم نمی‌آمد مردها فکر کنند خانم‌ها بی‌دست و پا هستند و فوراً تسلیم دشمن می‌شوند. چرا که خانم‌ها خودشان حساسیت و غیرتشان به مسائل خیلی بیشتر بود. به همین خاطر، این طور اصرار و بحث می‌کردم. بچه‌ها هم در بین حرف‌هایم صحبت می‌کردند. گاه با هم حرف می‌زدیم و هیاهو می‌شد» (حسینی، ۱۳۸۸: ۴۰۰).

گاهی نیز کینه و کدورتی نسبت به خواهر کوچک‌تر خود نشان می‌دهد که این احساس به خاطر ذات بد و عقده‌ی حقارت او نیست، بلکه ناشی از عشقی است که به برادر خود دارد و از این بابت دلخور و عصبانی است که او مثل خواهر کوچک‌ترش نتوانسته برادرش را قبل از شهادت ببیند و عطش دیدار او را فروکش کند، بنابراین این اتفاق است که عطش دیدارش به احساس کینه و عداوت در گفتارش مبدل می‌شود:

«با هیچ حرف و استدلال دیگری آرام نمی‌گرفتم. به لیلا هم دیگر توجهی نداشتم. حتی حس می‌کردم توی دلم کمی هم نسبت به او کدورت پیدا کرده‌ام. به او حسودیم می‌شد. از این فراتر، انگار به او کینه داشتم. به

خودم می‌گفتم چرا او باید علی رو ببینه و من نباید؟ مگر لیلا بهتر از منه؟ من که این قدر آرزو داشتم علی رو ببینم» (همان، ۳۷۷).

۳-۵- سوءظن و بدبینی

سوءظن و بدبینی سرچشمه‌ی همه‌ی ناراحتی‌های روحی و روانی و موجب اضطراب و نگرانی است و شخص بدبین بیشتر از دیگران غمگین، خودخور و ناراحت است و به علت گمان‌های بدی که درباره اشخاص و پدیده‌ها دارد بسیار در رنج و عذاب درونی است. در نتیجه از هم‌نشینی با دوستان و رفت و آمدهای مفید اجتناب می‌ورزد و به تنهایی و عزلت بیشتر تمایل دارد و از شادی و نشاط روحی بی‌بهره است و شاید کار به جایی برسد که از همه کس و همه چیز هراس پیدا کند و هر تحرکی را از سوی هر کس به ضرر خود می‌بیند و چنین تصور می‌کند که همگان کمر به نابودی و حذف او بسته‌اند.

«دایی همچنان سعی می‌کرد ما را متقاعد به رفتن کند و من با اینکه حوصله نداشتم، اجباراً جواب می‌دادم. از آن طرف از نگاه‌های آن سرباز معذب بودم. نگاه هایش طوری بود که انگار می‌خواست چیزی را جستجو کند یا فکر آدم را بخواند. یکی، دو بار به دایی گفتم: یه چیزی به این آدم نمی‌گی؟

گفت: ولش کن دایی. چه کارش داری. خودش خسته می‌شه، می‌ره.

طاقت نیاوردم ساکت بمانم. رفتم سراغش و گفتم: شما چرا نگاهت رو زمین نمی‌اندازی، خجالت نمی‌کشی؟

برای چی اینجا وایستادی آدم بی‌تربیت!

بدون اینکه چشم بردارد، با لهجه غلیظ آذری گفت: اجرت با حضرت زهرا. از حرفش جا خوردم. گفتم: چی می‌گی؟

گفت: من وقتی داشتی برادرت رو دفن می‌کردی اونجا بودم. شماها چه جور آدم‌هایی هستید. من دو، سه روزه به خاطر این وضعیت بلبشو می‌خواستم بذارم، بروم. این صحنه رو که دیدم، مصمم شدم تا آخرین لحظه توی خرمشهر بمونم و بجنگم.» (حسینی، ۱۳۸۸: ۳۶۴).

روزگار زمان روایتگر، دوره‌ی بی‌اعتمادی، احتیاط و سوءظن است. حوادث رخ داده بر اثر فعالیت گروه‌های منافقین، گروه‌های تجزیه‌طلب و متجاوزان عراقی، باعث شده است سوءظن و بدبینی در میان مردم به صورت غیرقابل باوری شکل بگیرد و حتی آنان که روزگاری از بوته‌ی امتحان سربلند بیرون آمده‌اند، اکنون قابل اعتماد نباشند و به آدم‌های اطراف بدبین باشند و جانب احتیاط را رعایت نمایند.

«ما هم اگر مسأله مشکوک یا سؤال برانگیزی را متوجه می‌شدیم به آنها اطلاع می‌دادیم. مثلاً یکی از کسانی که با اکیپ پزشکی بار اول به مطب آمدند و صبح نشده فرار کردند، چند روز بعد به مطب آمد. او مرد هیکلی با سیل‌هایی از بناگوش در رفته بود که با لهجه کردی حرف می‌زد. می‌گفت: اهل سنج‌هستم.... در حالی که از گروهک‌های کومله و دموکرات دا سخن می‌داد و از افکار آنها حمایت می‌کرد. من که شناخت خوبی از این گروهک‌ها داشتم، در مقابلش ایستادم.... با توجه به این مسأله من نظر خوبی نسبت به این مرد نداشتم.... وقتی بود که فهمید من گرد هستم. گفت: تو مگه گرد نیستی؟ باید طرفدار خلق گرد باشی. چرا می‌گویی کومله و دموکرات، گروه‌های انحرافی اند؟ در جوابش گفتم: مگه هر کس گرد باشه، باید خائن هم باشه. من در وهله اول مسلمانم، بعد گرد هستم.... در جوابم باز از کومله و دموکرات حمایت کرد و آنها را ناجی مردم گرد معرفی کرد. من هم از فجایعی که آنها باعث شده بودند، گفتم. دیگر حرفی نزد. غروب که محمود فرخی به مطب آمد و پرسید: مشکلی پیش نیامده؟ جریان را برایش گفتم. در کمال تعجب دیدم همه چیز را می‌داند. بعد گفت: نگران نباشید. این تحت نظره. ما خودمون هم فهمیدیم نیتش از او مدن به اینجا کار کردن نیست» (حسینی، ۱۳۸۸: ۴۵۷-۴۵۶).

نمونه‌ی دیگری از سوءظن و بدبینی روایتگر، به داستان شخصی به نام جونشان برمی‌گردد که خود را دادیار دادگاه و مأمور دستگیری عناصر ستون پنجم معرفی کرد. شخصی که خود از عناصر وابسته و جاسوس بود و سعی داشت نیروهای رزمنده را به تشکیلات خودش وارد کند:

«زهره که کمی ترسیده بود، آهسته به من گفت: حالا چکار کنیم: گفتم: هیچی برمی‌گردیم. این آدم معلوم نیست چه نقشه‌ای تو کله‌ی خرابش داره. غلط نکنم آقا خودش با ستون پنجمی‌ها قرار داره. راه بیفت بریم.... راه افتادیم، رفتیم مسجد جامع. مثل دفعه قبل محمود فرخی، آقای مصباح گفت: ما متوجه این مسأله شده ایم. شما بدون اینکه حساسیتی به خرج بدهید و او را متوجه کنید، به کارهای خودتون ادامه بدهید و خیلی مراقب باشید... از آن به بعد ما خیلی سرسنگین‌تر از قبل با او برخورد می‌کردیم. جونشان خودش هم فهمیده بود همه با بدبینی به او نگاه می‌کنند. آدم خیلی تیزی بود. دیگر کمتر آفتابی می‌شد. بعد از چند وقت غیث ز» (همان، ۴۵۸).

۶-۳- بیان غم و اندوه

با تکیه بر نظریه‌ی شخصیت آلفرد آدلر، بیان غم و اندوه می‌تواند از مؤلفه‌های عقده‌ی حقارت باشد. اگر غم و اندوه ناشی از ضعف شخصیتی، انزوا، کم‌رویی، شکست، تردید و ضعف در تصمیم‌گیری باشد، نشانه‌ی عقده‌ی حقارت محسوب می‌شود، در صورتی که ناشی از شرایط محیطی و سیاسی حاکم بر کشور باشد و به

خاطر هم‌دردی و دلسوزی باشد، نشانه‌ی حقارت شمرده نمی‌شود و برعکس نشانه‌ی بزرگی و انسان بودن فرد است.

«با وجود تمامی سوزش‌ها / و با وجود تمامی پیامدها / و با وجود اندوهی که ماندگار است / در شب و روزمان / و با وجود باد، گردباد و هوای بارانی / پسر، پسر، عشق به محبوب باقی می‌ماند...

یادآوری اینها غم جبران‌ناپذیر نبود با و دوری علی را برایم زنده می‌کرد. دو روز بود که بابا را ندیده بودم. دو روز بود که او رفته بود و ما در فراقش می‌سوختیم. بی‌صدا اشک می‌ریختم. صورتم را طوری گرفته بودم که زینب متوجه حالم نشود» (حسینی، ۱۳۸۸: ۲۶۲).

در اوضاع و احوال جنگ‌زده‌ی خرمشهر است که روایتگر خاطره‌های تجربی داستان‌دا، اندوه درونی خود را بیان می‌کند؛ اندوهی که ناشی از پرپر شدن جوانان هموطن و ویرانی شهر است. او هیچ‌گاه غم و اندوهی بابت مطامع و لذا ید دنیوی در درون خود احساس نکرده است و غم مال دنیا را نخورده است. به همین دلیل می‌توان گفت که غم و اندوهی که جان و دل و خاطر خانم حسینی را آزرده می‌کند از عقده‌ی حقارت و تنگدستی و دنیاپرستی نیست؛ بلکه از همت بلند و طبع والای انسانی و وطن‌پرستی اوست که تاب ویرانی کشور و اشغال سرزمینش را ندارد.

در نمونه‌ی دیگری از غم و اندوهی که بر دل روایتگر سایه افکنده است، می‌بینیم که این غم و اندوه به‌خاطر اتفاقی است که برای پیکر دوست شهیدش اتفاق است و او خود را مسبب این حادثه می‌بیند:

«تمام بدنم می‌لرزید. احساس بدی وجودم را گرفت. جلوی چشم‌هایم تار شده بود. نفسم بالا نمی‌آمد. دستش را رها کردم. بی‌اختیار دویدم و سرم را به دیوار کوبیدم. فکر اینکه با این کار من شهناز آسیب بیشتری دیده، دیوانه‌ام می‌کرد. قلبم از شدت طپش می‌خواست از سینه‌ام بیرون بزند. غم و ناراحتی کم بود، عذاب وجدان هم به آن اضافه شد. دوباره برگشتم و از دور به شهناز نگاه کردم. پاهایم می‌لرزید. نشستم روی زمین و به دیوار تکیه دادم. گریه امانم نمی‌داد. هر چه سعی می‌کردم، خودم را کنترل کنم. نمی‌توانستم. من که این قدر ملاحظه دیگران را می‌کردم و نمی‌خواستم کسی ضعف و شکستن من را ببیند دیگر متوجه هیچ چیز و هیچکس نبودم. دیگر هیچ چیز برایم مهم نبود. دستهایم را به هم می‌مالیدم. بی‌اختیار توی صورتم می‌زدم و دندان‌هایم را به هم می‌ساییدم» (حسینی، ۱۳۸۸: ۲۸۰).

خاطره‌نگار با درک درست از خصوصیات یک زن و با صرف‌نظر نکردن از جزئیاتی هرچند به ظاهر بی‌اهمیت، توانسته درون‌نگاری خوبی از شخصیت زهرا حسینی به عمل آورد. جملات حزن‌انگیز و تکان‌دهنده‌ای که بر

زبان حسینی هنگام شهادت پدر و برادر جاری شده، آنقدر شگفت‌انگیز است که جای سنگین‌ترین روضه‌ها را برای خواننده پر می‌کند. توان قلمی کردن این احساسات درونی که با توجه به خویشتن داری آن روزهای حسینی از بین رفته تصور می‌شد، این عمق و قدرت را به کتاب داده است که در بیان همه این احساسات به شعارگرایی و خودستایی منجر نشود.

۷-۳- بیان مشکلات

بیان مشکلات و برشمردن ناملایمات و سختی‌ها در صورتی که مداوم و فراتر از هنجار روزانه باشد، می‌تواند به عنوان مشخصه‌ای از رفتارهای عقده‌ی حقارت باشد. کندوکاو در کتاب خاطره نوشته‌ی دا، بیان مشکلات به نحوی است که شرایط حکام بر محیط و زمان خاص اتفاق افتادن خاطره را توصیف کند. در نمونه‌ی زیر بیان مشکلات و از آنها سخن گفتن، به این منظور می‌باشد که روایتگر نشان دهد وجود پدر و سرپرست در هر خانواده‌ای ضروری است ولی گاهی دفاع از کیان و ناموس مهم‌تر از امور و مشکلات روزمره‌ی خانواده است:

«تمام سال‌هایی که او کنار من و بچه‌هایمان نبود، بر ما خیلی سخت گذشت. مسایل زیادی پیش می‌آمد که وجودش لازم بود، ولی من به تنهایی آن را بر دوش کشیدم. هیچ وقت از سختی‌ها به او چیزی نمی‌گفتم تا در اراده اش خللی وارد نشود و فکر ما، او را از بودن در جبهه منصرف نکند. با اینکه خیلی احساس تنهایی می‌کردم ولی همیشه فکر می‌کردم حبیب سهم ما نیست، سهم جبهه است. سهم خدا است. اگر هم پیش ما می‌آید این از لطف خداست. درباره منصور و محسن، همین طور حسن و سعید که بعدها به جبهه رفتند، همین فکر را داشتم. خودم را آماده کرده بودم تا از آنها چشم بپوشم. تجربه از دست دادن بابا و علی باعث شده بود به هیچ کس حتی حبیب هم دل نبندم تا راحت‌تر با مسأله شهادتش برخورد کنم» (حسینی، ۱۳۸۸: ۷۲۹).

۸-۳- تنفر

تنفر، یکی از ویژگی‌های مذموم اخلاقی بارز در شخصیت فرد عقده‌ای است. این تنفر گاهی به صورت آشکار بروز پیدا می‌کند و گاهی به صورت یک رویکرد انتقادی پدیدار می‌شود، تنفر ممکن است آن قدر توسعه بیابد که فرد در روابط اجتماعی خود با دیگران دچار مشکلات مهمی شود. در بررسی شخصیت خانم حسینی، تنفر با دلیل و برهان همراه است، هیچ‌گاه از سر غرور و خودبرتربینی، از کسی با تنفر یاد نمی‌کند؛ تنفری که در خاطره نگاشته‌های کتاب دا از او بازگو می‌شود به دلیل رفتار پست و نکوهیده افرادی است که باعث از

دست رفتن خاک کشور و به خاک و خون کشیده شدن جوانان و مردم مظلوم مناطق جنگ‌زده می‌شود. چنین تنفیری از نیروهای منافق و یا ستون پنجمی است که در راستای منافع دشمن متجاوز گام برمی‌دارند.

گاهی تنفر و بیزاری او در اثر مشاهده صحنه‌های دلخراش و یا مرگ عزیزانی است که با آنها معاشرت داشته است و حالا در اثر حملات هوایی و خمپاره‌ای دشمن به خاک و خون کشیده شده‌اند:

«از غسالخانه بیرون زدم. به نظرم ازدحام جمعیت کمتر شده بود. خیلی از آنهایی که مانده بودند از شدت گریه و عزاداری بی‌حال شده بودند و این طرف و آن طرف قبرستان یا سر خاک عزیزانشان افتاده بودند. می‌ترسیدم شوهر عفت را بین این‌ها بینم. اگر با او روبرو می‌شدم باید چه می‌گفتم؟ بعد از این همه سال انتظار که خوشبختی به آنها رو کرده بود، یک شبه همه چیز از دست رفته بود. از خودم، از زندگی، از همه چیز بیزار شده بودم. از اینکه زنده‌ام و این چیزها را می‌دیدم از خودم بدم می‌آمد» (حسینی، ۱۳۸۸: ۹۲).

تنفر در قاموس واژگانی و رفتاری روایتگر به‌خاطر افعال خائنانه و کارشکنانه‌ای است که در حق خرمشهر و رزمندگان اعمال می‌شود. در نوشته‌ی زیر، تنفر روزافزون روایتگر از رئیس‌جمهور وقت یعنی بنی‌صدر به‌دلیل اهمال در اعزام نیرو به خطوط دفاع در خرمشهر هست:

«کار می‌کردم و به گذشته‌ها فکر می‌کردم. لحظه‌ای بابا از جلوی نظرم نمی‌رفت. مشتی که به تابلو زد و گفت: بنی‌صدر نمی‌ذاره نیرو بیاد. بنی‌صدر خائنه، یادم می‌آمد و هر چه بیشتر از این خائن متنفر می‌شدم» (همان، ۲۱۵).

۹-۳- هجو و انتقاد

روایتگر کتاب دا، جسور و بی‌باک است و گاهی نیز زبان به هجو مخالفان و نابخردان می‌گشاید. او در موقعیت‌های مختلف زبان به هجو و انتقاد از بنی‌صدر رئیس‌جمهور وقت می‌گشاید و در این مورد از کسی واهمه‌ای ندارد و در حضور فرماندهان و تکاوران ارتش و یا فرماندهان و افراد حاضر در اتاق جنگ این انتقاد را به زبان می‌راند و به هشدارهای دیگران مبنی بر حفظ وحدت و جلوگیری از تنش و دودستگی واقعی نمی‌نهد. «وی در واکنش بیرونی به ناخرسندی از اوضاع جامعه، با تأکید بر ذهنیت فردی به انتقاد و حتی هجو دیگران می‌پردازد. وی با تأکید بر ذهنیت خود، معرفت‌شناسی ویژه‌ای از خود را به نمایش می‌گذارد»:

«از خودم پرسیدم: این اگر خائن نیست، اگه دلسوز است، چرا بین مردم نیامد؟ چرا به جای مسجد رفت فرمانداری؟ چرا نگذاشتند کسی او را ببیند؟ بابا حتماً به چیزی دیده که گفت: بنی‌صدر خائنه. بابا بی‌حساب و کتاب حرف نمی‌زند. ولی چرا آدم‌هایی که تو مسجد هستند و من قبولشان دارم، چرا اینا طرفدارش اند؟!»

اینها که آدم‌های مؤمنی هستند.... بعد از کلی فکر کردن به این نتیجه رسیدم که بابا درست می‌گفته و خیانت
ایین نامرد مسلم است» (حسینی، ۱۳۸۸: ۲۸۹).

هجو صدام به عنوان مسبب جنگ از مضامین پرکاربردی است که در این خاطرات به وفور به چشم می‌خورد:
«بعد یواش یواش عصبانی شدم. توی وجودم فریاد زدم؛ خدا لعنتت کنه صدام. خدا نابودت کنه. اصلاً چرا
باید جنگ بشه؟ چرا من الان باید اینجا باشم؟ تا کی باید تحمل کنم؟ تا کی باید این چیزها رو ببینم؟ یک
دفعه احساس کردم گوش‌ها و صورتم داغ داغ شدند. پاهای همین جنازه را که برای جابه جا کردنش گرفته
بودم، رها کردم و با پرخاش و گریه گفتم: من دیگه خسته شدم. من دیگه نمی‌یام تو این غسالخونه لعنتی،
من دیگه پام رو اینجا نمی‌ذارم. در را به هم کوییدم و از غسالخانه بیرون زدم» (حسینی، ۱۳۸۸: ۴۸۵-۵۸۶).

۱۰-۳- انزواطلبی و گرایش به عزلت

از مؤلفه‌های دیگری که در ذیل مباحث نظریه‌ی احساس حقارت آدلر می‌توان مطرح کرد، انزواطلبی و گرایش
به عزلت می‌باشد. بمب‌گذاری‌های گروهک منافقین، ناآرامی‌های تجزیه طلبان، تجاوز عراق به خاک کشور و
بی‌ثباتی اوایل انقلاب اسلامی تبعات روانی فراوانی برای کشور به همراه داشته است که بعد از کشتار و ویرانی
بسیار شروع به خودنمایی کرده‌اند. افسردگی ناشی از ویرانی شهرها و کشور و از دست دادن افراد خانواده،
خانه و کاشانه، بازماندگان را به انزواطلبی و گوشه‌نشینی سوق داده است.

فاجعه دیدگان در نتیجه‌ی افسردگی ناشی از جنگ، به انزوا روی می‌آورند.^۵ بررسی وقایع مختلف در کتا دا،
این مضمون را در چندین مورد نمایان می‌کند. خانم حسینی در صحنه‌های همچون پیکر پاره‌پاره‌ی عفت
خانم همسایه سابقش، تحمل خود را از دست می‌دهد و جملاتی مبنی بر ترک غسالخانه و گوشه‌گیری بر
زبان می‌راند که ناشی از ناملایمات روحی اوست.

گاهی فشارهای روحی وارده به او فراتر از تاب و توان یک نوجوان هفده ساله است و به همین دلیل تنهایی
و مرگ را از خداوند طلب می‌کند:

«این فکرها را کنار گذاشتم. وسط دو تا قبر خوابیدم. زُل زدم به آسمان و به بابا و علی گفتم: لااقل خودتون
رو به من نشون بدید. این تنها چیزیه که می‌تونه منو آرام کنه. انتظار بیهوده ای داشتم. آن لحظه مهم‌ترین و

۵. نجاریان و براتی سده، ۱۰۱.

قشنگ‌ترین چیز برایم مرگ بود. آرزو کردم مرگ به سراغم بیاید. چشمانم را بستم و گفتم: دیگه خسته شدم. می‌خوام بمیرم» (حسینی، ۱۳۸۸: ۳۸۷).

۱۱-۴- گله و شکایت

می‌توان گفت که انگیزه‌ی نگارش کتاب دا، علاوه بر شرایط حاکم بر کشور در اوایل دفاع مقدس هشت ساله، شرح ناملایمات و وقایعی است که روایتگر متحمل گردیده و همچنین ابراز احساسات قوی و گاه شکوه‌آلود بسیار عاطفی‌ای است که نسبت به شهادت و مجروح شدن مدافعین و یا موضع‌گیری‌های تند در مقابل افرادی که به گونه‌ای نامطلوب با قضیه جنگ و دفاع از مرزوبوم رفتار نموده اند. مجموع این روایات نشان از شخصیت عاطفی روایتگر دارد که با عزمی راسخ، زینب‌وار در برابر مشکلات و صحنه‌های مشمئز کننده قدم علم می‌کند. با این وجود گله و شکایت مضمونی است که به وفور مشاهده می‌شود. این شکایت بیشتر نشان دهنده‌ی احساسات و عواطف پاک و انسانی اوست که همدردی را با دیگران به نمایش می‌گذارد:

«... محکم با مشت چنان توی سینه استخوانی‌اش می‌کوبید که صدای آن بلند می‌شد. وقتی از کنارش رد شدم شنیدم که می‌خواند: وای جگر گوشه‌ی به دست کافر کشته شده‌ام وای. بعد نفرین کرد: ایشالا صدام داغ جوون‌هاش رو ببینه، همان طور که داغ به دل من نشانده. چی بگم از کار خدا که من را گذاشت و جوانم را برد. سرم را به طرف آسمان گرفتم و گفتم: خدایا خودت به داد این مردم برس. آن از بمب‌گذاری‌ها، آن از غائله خلق عرب و ترورها. تا کی باید این بدبختی‌ها سرمون بیاد؟» (حسینی، ۱۳۸۸: ۹۳).

گله و شکایت روایتگر از فقر و تهیدستی نیست، بلکه از ظلم‌های ناورایی است که به مردم شهرش وارد شده است و کودکان و خانواده‌های زیادی را به خاک و خون کشیده است. در اینجا است که خدا را صدا می‌زند و شکایت به درگاه او می‌برد:

«حالا پروانه‌های روسری در خون دخترگ دست و پا می‌زدند. دلم شکست. با خودم گفتم: این بچه از جنگ چی می‌دونه؟ به چه گناهی توی خواب جون داده؟ اصلاً چرا جنگ شد؟ چرا کسانی که جنگ را به راه انداختن فکر زن و بچه مردم را نکردن؟ آخه ما به چه گناهی، به تاوان چه کاری باید این طور بسوزیم؟ درباره سنگینی سینه‌ام چنان آزارم داد و کلافه‌ام کرد که فکر می‌کردم باید سر به بیابان بگذارم و فقط فریاد بزنم: خدا، خدا... آنقدر خدا را صدا بزنم که جان بدهم. صدای گریه بچه‌ای که آخرین بازمانده خانواده‌اش بود، هنوز می‌آمد و حالم را بدتر می‌کرد.» (حسینی، ۱۳۸۸: ۲۸۳).

گاهی نیز با برادر شهیدش به گفتگو می‌نشیند و از او که باعث رنجش و مسئولیت سنگین‌ترش در قبال خانواده شده است، گلایه دارد:

خودم را سمت قبر علی کشاندم. خاک او را بوسیدم و گفتم: علی کاش اصلاً نیومده بودی. اومدی آتش به جانم بریزی و بری؟ این همه منتظرت شدم بیایی، با تو عقده هام رو خالی کنم. حالا بدتر عقده‌ای‌ام کردی. به خدا هم اعتراض کردم که چرا منو نمی‌بری؟ چقدر باید زجر بکشم؟ چقدر باید تحمل کنم؟ من از تو صبر و طاقت حضرت زینب رو خواستم ولی حال می‌بینم طاقت مصائبش رو ندارم. تا کی می‌خوای من رو با مصائب اون امتحان کنی؟ اون حضرت زینب بود. اما من چی؟ در برابر او قطره ای هم نیستم. ساکت شدم. چون هرچه می‌گفتم، آتش دلم شعله ورت می‌شد. با هیچ حرف و استدلال دیگری آرام نمی‌گرفتم» (حسینی، ۱۳۸۸: ۳۷۷).

۱۲-۴- اضطراب

در تعریف اضطراب باید گفت: «اضطراب، پدیده بسیار پیچیده‌ای است و به زعم اغلب دانشمندان روانشناس، زیر بنای اصلی بیماری‌های روانی محسوب می‌شود. اضطراب یک هیجان، یک انگیزه و واکنش شدید است نسبت به خطرات احتمالی که آگاهانه یا ناخودآگاه احساس می‌شود. اضطراب واکنشی شایع در برابر فاجعه‌هاست. خانم حسینی به عنوان روایتگر کتاب دا، در موارد مختلفی به حالت مضطرب خود اشاره می‌کند که با تعریف یاد شده از اضطراب مطابقت دارد. در بازگشت او از ماهشهر به خرمشهر اضطراب و دلشوره‌ی عجیبی تجربه می‌کند که در صدد دلیل آن است و برای این اضطراب، حدس‌هایی در ذهن می‌آورد که نهایتاً به شهادت پدرش ختم می‌شود:

«از همان موقع که سوار ماشین شدم، دلشوره عجیبی توی وجودم افتاد. هم دوست داشتم زودتر برسیم، هم دلم نمی‌خواست ماشین راه بیفتد. فکر کردم شاید این بی‌قراری مال این باشد که قرار است توی راه اتفاقی بیفتد. هدف راکت هواپیما قرار بگیریم، تصادف کنیم یا توی جاده آبادان - خرمشهر توپ و خمپاره عراقی‌ها به ما اصابت کند. فکر این‌ها را که می‌کردم، می‌دیدم از این چیزها نمی‌ترسم. ولی چه چیزی این طور آزارم می‌داد هم برایم گنگ و مبهم بود. ساکت و دل‌نگران کف وانت نشسته بودم. حوصله نداشتم به حرف‌های حسین و عبدالله که یک ریز فک می‌جانبانند، جواب بدهم... بی‌توجه به آنها یک دفعه به ذهنم آمد نکند برای لیلا اتفاقی افتاده باشد. ماشین‌شان چپ شده باشد با هواپیماهای عراقی مورد هدف قرارشان داده باشند. یا

برای دا و بچه‌ها که به گفته لیلا در مسجد شیخ سلمان پناه گرفته بودند مساله‌ای پیش آمده باشد. از ماهشهر دور می‌شدیم و دل من هزار راه می‌رفت. شروع کردم به ذکر گفتن...» (حسینی، ۱۳۸۸: ۱۹۱-۱۹۰).

و یا زمانی که احتمال از دست دادن شهر را از نیروهای رزمنده می‌شنود، اضطراب سراپای او را فرار می‌گیرد که نشان از بروز خطر می‌باشد و نمی‌تواند بیانگر عقده حقارت در او باشد:

«وقتی می‌خواستیم از حیدریه بیرون بیاییم، جوانی وارد آنجا شد و شروع کرد به داد و فریاد کردن. او هم مثل کسانی که در مسجد جامع دیده بودم حرف می‌زد و می‌گفت: عراقی‌ها دارن می‌یان. شهر داره از دست می‌ره و ... حال خیلی بدی پیدا کردم. همه می‌گفتند: شهر دارد سقوط می‌کند. وحشت و اضطراب عجیبی وجودم را گرفت. مردم هم در کمتر از ثانیه‌ای به هم ریختند و هیاهو به پا کردند» (همان، ۳۱۰).

۱۳-۴- انتقام

از دیگر نشانه‌های رفتاری عقده حقارت، انتقام می‌باشد. «انتقام، خود از جمله جبران‌های احساس کمتری است که دارنده آن را وادار می‌کند بر اثر عیوب خود از دیگران انتقام بگیرد» (منصور، ۱۳۸۵: ۵۰). در حافظه فرد قدرت طلب، هر رخداد کوچک و بزرگی که از دیدگاه او به نوعی توهین آمیز بوده یا هر چیزی که خاطر او را آزرده نموده، در ذهنش حک شده است. «این افراد رنجیدگی را هرگز از یاد نمی‌برند. حس انتقام جویی از حس آزرده‌گی و رنجش پیش از حد ایشان نشأت می‌گیرد. اراده و عطش قدرت طلبی، بیماری افراد ضعیف و ناتوانی است که کیندی هممه را به دل گرفته اند» (اسپیر، ۱۳۸۴: ۵۸).

حس انتقام در روایتگر نسبت به اشخاصی است که به مرز و بومش تجاوز کرده‌اند و یا کسانی که با فعالیت خود امنیت کشور را به مخاطره افکنده‌اند. حس انتقام در برخوردی که با اسیر اردنی‌الاصل عراقی دارد به خوبی بیانگر احساسات اوست که به دیدن مظلومیت و لایه‌های او فروکش می‌کند:

«من که منتظر بودم اسرا را بیاورند تا عقده‌هایم را سر آنها خالی کنم... نگاهم کرد و پرسید: انتی ایرانیه؟ تو ایرانی هستی؟

گفتم: آره من ایرانی‌ام. تو کجایی هستی، اهل بغدادی یا بصره؟

گفت: من عراقی نیستم. من از اردن هستم.

گفتم: تو اگر اردنی هستی، پس اینجا چه کار میکنی؟ برای چی اومدی با ما داری می‌جنگی؟

گفت: من نمی‌خواستم پیام جنگ، من را به زور آوردند.

گفتم: شما همه تون همین رو می‌گید. تا آخرین گلوله ای که دارید با ما می‌جنگید. وقتی فشنگ‌هاتون تموم شد و چاره ایی جز تسلیم شدن نداشتید، می‌گید ما رو به زور آوردند. اگر تو رو به زور آوردند، چرا تا آخرین فشنگ جنگیدی؟

سرش را پایین انداخت. ادامه داد: بین طرف مقابل شما چه کسانی اند، یه مشت زن و بچه بی‌دفاع. نیروهای ما رو دیدی این‌ها جای بچه‌های تواند. این‌ها جلوی شما ایستادند. بغض گلویم را گرفته بود. با این حال باز حرف زدم: شما از جون ما چی می‌خواهید؟ مگه ما چه بدی در حق شما کردیم؟ چرا نمی‌ذارید ما زندگی مون رو بکنیم؟ مرد باز تند تند گفت: العفو، العفو»

۱۴-۴- حس بی‌اعتمادی و تنهایی

احساس تنهایی، شاخصه‌ای است که زمانی به آدم دست می‌دهد که در برابر هجوم مشکلات و گرفتاری‌ها، فریاددرس و جان‌پناهی نداشته باشد. در موارد مختلفی روایتگر داستان دا، به چنین معظلی گرفتار می‌شود. برای مثال زمانی که با تکاوران ارتش وارد مجادله و تنش می‌شود، خود را تنها می‌بیند و از این بابت دردمند و گلایه‌مند است:

«صدایم لرزید و جواب دادم: الان شهید شده.

از اینکه علی نبود و من را این طور خوار می‌کردند، از اینکه اگر او الان زنده بود اجازه این برخوردهایی با من را نمی‌داد، احساس تنهایی و مظلومیت کردم. خیلی خودداری کردم اشک‌هایم نریزد» (حسینی، ۱۳۸۸: ۵۹۶).

بنابراین می‌توان گفت که حس بی‌اعتمادی در چنین فضایی قابل قبول می‌باشد و نمی‌توان آن را دلیلی بر داشتن عقده‌ی حقارت شخص تلقی کرد.

نمونه‌ای دیگر:

«حس می‌کردم گم شده‌ام. توی اقیانوسی افتاده‌ام و بی‌نتیجه دست و پا می‌زنم فریادرسی نیست. چقدر من تنها بودم. این همه آدم دور و برم بودند ولی به شدت احساس تنهایی می‌کردم. بعد از گریه کردن در خفا و خلوت کردن با خدا احساس سبکی کردم، راه گلویم باز شد. انگار یک چیز سنگین را از روی سینه‌ام برداشتند.

با این حال احساس می‌کردم همه چیز مرده، همه جا گرد غم پاشیده اند. همه جا را خاکستری می‌دیدم. لحظه به لحظه خورشید بالا می‌آمد و هوا رو به روشنایی می‌رفت. برای من این صبح، صبح بد و دردناکی بود» (حسینی، ۱۳۸۸: ۳۴۷).

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه تا کنون درباره ویژگی‌های شخصیتی خانم سیده زهرا حسینی بیان شد، شخصیت اجتماعی وی کاملاً آشکار است. ارتباطات وسیع و مسالمت‌آمیز او با افراد مختلف چه دوست و همکار، چه افراد نظامی و همسایگان و صمیمیت او با افراد زمان خود، روایتگر را شخصیتی معاشرتی و اجتماعی می‌نمایاند. همچنین مسئولیت‌ها و اقدامات امدادی و تدارکاتی که بر عهده‌ی وی بوده است و اصرار و تأکید او در انجام وظایف که در جای جای اثرش به آن اشاره می‌کند نیز نشان دهنده‌ی مهارت و تسلط او در انجام وظایف و مسئولیت‌های اوست. تحمل رنج‌های بسیار روحی و جسمی، اضطراب‌های فراوان به همراه حس مسئولیت‌پذیری بالای او نیز صبوری و بردباری وی را تأیید می‌نماید.

با بررسی روان‌شناختی خانم سیده زهرا حسینی به عنوان روایتگر دفاع مقدس بر اساس نظریه شخصیتی آلفرد آدلر و تحلیل خصوصیات و نشانه‌های رفتاری او و همچنین صفات اخلاقی و بیانات او خصلت‌هایی‌ها از قبیل نفرت، خشم، حسادت، تکبر، ناامیدی، حس بی‌اعتمادی، اضطراب و پریشانی، سوءظن و بدبینی و... که با استناد به بازگو کردن خاطرات شخصی در کتاب دا به دست می‌آید و با مقایسه‌ی این ویژگی‌ها با نشانه‌ها و حالات روانی دارندگان عقده‌ی حقارت به این نتیجه می‌رسیم راوی کتاب دا دارای عقده‌ی حقارت نمی‌باشد و بیان این ویژگی‌ها به دلیل شرایط محیطی پیرامون اوست که متأثر از شرایط جنگ‌زده شهر خرمشهر و کشتار فجیع مردم و دیدن صحنه‌های دلخراش می‌باشد.

منابع

۱. آدلر، آلفرد، شناخت طبیعت انسان از دیدگاه روان‌شناسی، ترجمه‌ی طاهره جواهر ساز، تهران: انتشارات رشد. (۱۳۷۹).
۲. احمدوند، محمد علی، شناخت فکر انسان، چاپ دوم، تهران: انتشارات مهر آیین. (۱۳۷۶).
۳. اسپربر، مانس، بررسی روان‌شناختی خودکامگی. مترجم: علی صاحبی، تهران: نشر روشنگران و مطالعات زنان. (۱۳۸۴).
۴. پاینده، حسین، گفتمان نقد، چاپ اول، تهران: انتشارات روزنگار. (۱۳۸۲).
۵. حسن‌زاده نیری، محمدحسن، جمشیدی، رضا، عقده‌ی برتری یا عقده‌ی حقارت، واکاوی اشعار خاقانی بر اساس روان‌شناسی فردنگر، فصلنامه متن پژوهی ادبی، سال ۲۰، شماره ۶۷، (۱۳۹۳). صص ۸۵-۱۰۶.
۶. حسینی، اعظم، دا؛ خاطرات سیده زهرا حسینی، چاپ هشتاد و هفتم، تهران: انتشارات سوره مهر. (۱۳۸۸)
۷. رحمدل، غلامرضا؛ فرهنگی، سهیلا، پژوهش‌های میان رشته‌ای در ادب فارسی، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۵، شماره ۱، (۱۳۸۷). صص ۲۳-۴۵.
۸. شاملو، سعید، روانشناسی بالینی، چاپ سیزدهم، تهران: انتشارات رشد. (۱۳۸۹).
۹. شفیع‌آبادی، عبدالله؛ ناصری، غلامرضا، نظریه‌های مشاوره و روان درمانی، چاپ دوازدهم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی. (۱۳۸۹).
۱۰. شمیسا، سیروس، سبک‌شناسی نثر، چاپ دوم. تهران: انتشارات میترا. (۱۳۹۲).
۱۱. شولتز، دوان؛ سیدنی، آلن شولتز، نظریه‌های شخصیت، چاپ دوم، تهران: انتشارات ویرایش. (۱۳۸۹).
۱۲. صنعتی، محمد، تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز. (۱۳۸۴).
۱۳. علوی آزاد، پرویز، تحلیل روانشناختی شخصیت خاقانی در لابلای اشعارش، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی حسین نوین، دانشگاه محقق اردبیلی. (۱۳۹۰).
۱۴. فیست، جس؛ فیست، گریگوری جی، نظریه‌های شخصیت، ترجمه‌ی یحیی سید محمدی. تهران: نشر روان. (۱۳۸۶).
۱۵. منصور، محمود، احساس کهنتری، چاپ سوم. تهران: انتشارات رشد. (۱۳۸۵).

۱۶. منوچهریان، پرویز، عقده‌ی حقارت، چاپ اول. تهران. انتشارات گوتنبرگ. (۱۳۷۲).
 ۱۷. موساک، هارولد، نظریه شخصیت آدلر، ترجمه‌ی محمد عزیزی، چاپ اول، تهران: انتشارات ادب. (۱۳۷۸).
 ۱۸. موکی یلی، روژه، عقده‌های روانی، ترجمه محمد رضا شجاع رضوی، تهران: آستان قدس رضوی. (۱۳۷۱).
 ۱۹. نجاریان، بهمن؛ براتی سده، فرید، پیامدهای روانشناختی فاجعه‌ها. تهران: نشر مسیر. (۱۳۷۹).
 ۲۰. ویلیام لاندین، رابرت، نظریه‌ها و نظام‌های روانشناسی، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: ویرایش. (۱۳۷۳).
۱. Adler, A. (1987).striving for overcoming, striving for superiority. Retrived on form: [http://our world.sompuserve.com/home pages/ hstain/ theoperac. html](http://ourworld.sompuserve.com/homepages/hstain/theoperac.html).
 ۲. Ryckman, Richard M. (2008). Theories of Personality. Belmont: Thomson Wadsworth.

Psychological investigation of Seyyedey Zahra Hosseini's personality based on Alfred Adler's inferiority complex theory with emphasis on the book of Da (Mother)

Abstract

The present research is conducted with the aim of psychological investigation of Seyyedey Zahra Hosseini's character based on Alfred Adler's inferiority complex theory with an emphasis on the book of Da (Mother) in order to validate the historical work of the said work and in an analytical-descriptive method. For this purpose, issues such as satire, boasting, personality disorder, narcissism, jealousy, and arrogance have been proposed as components of Adler's inferiority complex theory. The results of the research show that Seyyedey Zahra Hosseini, as a narrator, despite expressing many problems and despairs, does not suffer from inferiority complex and what she has expressed under the morally objectionable components in her interpretation of her present and retelling of her personal memories is influenced by Da's memoirs. It is from the natural atmosphere and the war-torn conditions around the narrator that it is the result of the aggression of the Iraqi Baath regime and the sabotage and betrayal of a number of separatist and hypocrite forces. by identifying and delving into Zahra Hosseini's characteristics and behavioral signs and her character and behavior, characteristics such as hatred, anger, satire, expression of sadness, cynicism, jealousy, arrogance, which can be seen in her narrative and memories, are in accordance with the reality of the society. And as environmental factors have influenced his attitude. Therefore, according to Adler's theory, it can be said that the narrator did not suffer from inferiority complex.

key words: Personality, Zahra Hosseini, Book of Da, Humility Complex, Adler.